

[illegible]

بانه زوگفت كه همتا در حركت شريف تو ايستاد و امانت داد و اوست
 اين سركت را من بديهي ام و زو را كه سركت را ايد و علم خود و دوست
 في ذات كيد و حيله و امانت دادن و امانت گرفتن و امانت دادن و امانت گرفتن
 انشا الله معفو و دست و پا و امانت دادن و امانت گرفتن و امانت دادن و امانت گرفتن
 و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن
 مرگش و كيد و حيله و امانت دادن و امانت گرفتن و امانت دادن و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن
 انرا بن گفتار و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن
 به رند و حيله و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن
 نويد و حيله و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن
 خواست و حيله و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن
 بدق من و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن
 الرجا و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن
 ساداتي و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن
 اكنست مامون تا بطيقيقا و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن
 آمد و حيله و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن
 كند و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن
 در بيان انسان همچون يك اديان و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن
 كيد و حيله و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن
 خلاصه و حيله و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن
 بن و بنشست و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن و امانت گرفتن

مراد ما نشان سن حال صریح بود خصیصه دعوتی تحت سن سیکه در ایام پیش
از این وقت که وقت من و آن زمان و لشکر می یارید و مردم چون مقدمات بود
با آن سیکه مردم که آن شخص انقباضی می آید چون همین نزد یک شده که کار
بریک که با این از دست من برینت غی و کفتم **الله** آنگه شرف و منزلت یک بنظر
بر خود دارد آن جا افکندم خدایک تعلیم را در میان من و آنکه و داشتن آن شخص
نگاه داشت و دیدم با دیت درین سجود و انجام و بالا نشان آن پیش از دست
و با این که می بود و عدم خیریه که و کفتم در این وقت که در خدمت من و با شرف دارد
خود جهان و شد که ما بر ویست خدا ما پس که صدق و اتمام از وی سید بدم
و محمد مصاحبه من می بود و از نیابت **حضرت امیرالمؤمنین** **ع** **رحمه الله تعالی**
و کار با و می شایع هر اوست و یک گفته که ابتداء کار من از وی بود که در بار دیدم
تنبه ما نه و خدمت دست ترابردار داشتم و تواضع عظیم و بر جمعی ساخته
و رعایت قیام آمد که این وقت در دل از آن داده که مرا یک شنید که ترغیب از
است گفت ما را پس از **علیه السلام** **رحمه الله تعالی** و در آن کار که از این دست
با آن سیکه مردم که این است و شتر سوار گفت ای عجمی سیر می رفتی بلکه
گفت ترا می نمود است گفت می رفتی و نامی گفت و به نه درین راه استطاعت هر چه کردی
است گفت از این و لیکن من **علیه السلام** **رحمه الله تعالی** گفت می گفتی که عساکر داشته است گفت
قبیله که این شتر را خر می آید می گفت از این سیکه شتر و آدمی و من و او و گفت
برو بخانه خدایک تعلیم **ای عجمی** **رحمه الله تعالی** نامی که صالح است کار
می بود و در این وقت که از این و هفتاد و پنج کرد و در این ده ده
می گفت آنجا بهت الملهه سر آمد و می آید و می گوید که هر یک که می توانی بگو
اخون من خلیف حق بود در بارید که آن شخص را زبانش از دهان پیرین می آید و

[illegible]

[illegible]